



## تنزیه خداوند از جسم

سخنران

**دکتر باقرپور کاشانی**



## تنزیه خداوند از صفات جسم

خداوند جسم نیست! جسم چیست؟ ماده چیست؟ جسم چیزی است که طول دارد، عرض دارد، ارتفاع دارد، یعنی جهات ثلاثه دارد. هوا چطور؟ هوا طول دارد؟! کجا طول دارد؟ می‌گویند نه جهات ثلاثه! طول و عرض و ارتفاع در یک فضایی می‌شود در نظر گرفت؟ می‌گویند بله می‌شود در نظر گرفت! این هم می‌شود جهات ثلاثه باشد. جسم و ماده چطور است؟ حرکت در آن راه دارد، اما در مورد خداوند حرکت ندارد! هر جسمی که حساب بکنیم امکان حرکتش هست، این یعنی جسم هست، حرکت می‌کند.

حرکت هم چهار جور هست:

یا حرکت در «این» هست؛

یک اتومبیلی از یک نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر می‌رود؛ یا این مداد را برمی‌دارم و این جا می‌گذارم.

## تنزیه خداوند از صفات جسم

یا حرکت در «وضع» هست؛

حرکت وضع یعنی شیء سر جاش باشد دور خودش بچرخد،  
مثل حرکت کره‌ی زمین به حول خودش، این حرکت هست.

یا حرکت در «کم» هست؛

مثل یک نهالی که رشد می‌کند تبدیل به یک درختی می‌شود؛  
این هم حرکت هست.

یا حرکت در «کیف» هست، در کیفیت؛

یک میوه‌ی نارسی داریم سبز هست، این رسیده می‌شود زرد  
می‌شود، قرمز می‌شود. این میوه‌ای که به قول مشهدی‌ها  
می‌گوییم کق است، رسیده می‌شود، حرکت در کیف است،  
کیفش تغییر می‌کند.

در مورد ذات ربوبیت، حرکت راه ندارد!

تبدیل قوه به فعلیت؛

## تنزیه خداوند از صفات جسم

مثلاً یک دانه‌ی لوبیا که در دل خاک می‌کارید، به آن آب می‌دهید نور خورشید می‌زند، این تبدیل به چه چیزی می‌شود؟

جوانه‌ای می‌شود، و نام آن حرکت در تبدیل یا حرکت در کم، یا تبدیل قوه به فعلیت است.

بالقوه دانه‌ی سیب، سیب هست؛ یعنی در وجود دانه‌ی سیب، سیب هست. دانه‌ی لوبیا بالقوه در درونش بوته‌ی لوبیا هست؛ این تغییر پیدا می‌کند.

یا یک چیزی به‌عنوان اینکه عارض به یک چیزی می‌شود. مثلاً فرض کنید که رنگ! رنگ قرمز! رنگ قرمز نیازمند به یک بستری دارد، یک سیبی می‌خواهد که این قرمز شود، وگرنه ما چیزی در خارج داریم به‌عنوان قرمز که تحت یک شیئی نباشد؟ هرچه هست روی یک شیئی هست!



## تنزیه خداوند از صفات جسم

حتی این میز هم که می‌بینید میز قهوه‌ای هست، این خود میز است که رنگ دارد، اما ما هیچ چیزی در خارج به‌عنوان قهوه‌ای که مستقل باشد نداریم! یک چیزی عارض بر آن می‌شود. چیزی بر خداوند متعال عارض نمی‌شود! یا جوهر هست؛ جوهر چیست؟ یعنی چیزی بر آن عارض می‌شود. یعنی یک حقیقتی هست، مثلاً حقیقت میز؛ این میز بی‌رنگ بوده، این را رنگش می‌زنیم، این رنگ بر یک میزی عارض شده است! یا فرض کنید کناره‌های میز یک چیزی را می‌کوبیم، از باب اینکه دست‌مان که می‌خورد زخمی نشود، پس بر این عارض شده است! این‌ها همه عارض می‌شود! اما چیزی بر خداوند عارض نمی‌شود!

عَرَض چیزی هست که وجودش قائم به جوهر هست. یعنی اگر جوهری نباشد عَرَضی نیست.

## تنزیه خداوند از صفات جسم

در مورد ذات ربوبیت هیچ چیز بر او عارض نمی‌شود، و به‌گونه‌ای هم نیست او بر چیزی عارض شده باشد؛ و او جسم هم نیست. زیرا در ارتباط با جسم، اینکه احتیاج خوابیده! جسم نمی‌تواند قائم به خودش باشد! جسم نمی‌تواند که خلق نشده باشد! به چه صورت؟ براهین مختلفی هست. گفتیم که از ویژگی‌های یک جسم چیست؟ اینکه جسم متحرک هست. لذا این چیزی که حرکت دارد، یا ذاتی‌اش است یا عارضی‌اش؛ ذاتی‌اش که نیست! به خاطر اینکه اگر ذاتی‌اش باشد در هر آن باید حرکت کند، اما این هست و حرکتی هم نیست! عارضی‌اش هست! هر چیزی که عارضی هست، نیازمند به یک علت خارجی دارد. حالا نگاه کنید در عالم اجسام حساب کنید مثلاً می‌گویید اصلاً خدایی وجود ندارد! هرچه هست غیر ماده و لواحق مادی هیچی نیست!

## تنزیه خداوند از صفات جسم

پدر و مادر، ما را به وجود آوردند، پدر و مادر و این طبیعت و این فرگشت و این نظام آفرینش همه دست به دست هم داده‌اند و بشر شکل گرفته است! می‌گوییم درست است، تمام این علل و عوامل پشت سر هم هست، اما شما هر کدام را که حساب کنید، یک نمونه این حرکت، عارضی‌اش هست یعنی نیازمند به علت خارجی دارد که حرکتی صورت گرفته باشد! تغییری صورت گرفته باشد! آن یکی چطور؟ آن هم نیازمند به علت خارجی دارد! حالا بگویید بی‌نهایت! بی‌نهایتی که شما از اجسام درست می‌کنید می‌خواهید منهای خدا در نظر بگیرید، این بی‌نهایت، بی‌نهایت عددی هست؟ می‌گویید بله!

این‌ها دارای اعضا هستند؟ می‌گویید بله!

پس این بی‌نهایت تشکیل شده از این اعضا؟! می‌گویید بله!



## تنزیه خداوند از صفات جسم

حکمی که شما روی یک عضو پیاده می‌کنید، رو کل این مجموعه هم می‌توانید پیاده کنید! به غیر آن عضو که چیزی نیست! مثل این می‌ماند که در کامپیوتر چه چیزی داریم؟ صفر و یک داریم. شما این صفرها را ردیف کنید، از صفر یک در می‌آید؟ مخلوق، نیاز هست، نیازش به غیر هست! حالا شما بگو بی‌نهایت نیازمند! بی‌نهایت فقیر! از این بی‌نهایت‌ها، کثرت‌هایی که لحاظ می‌کنید بی‌نیاز در نمی‌آید! بالاخره باید به یک جایی برسد! زیرا همه‌ی این‌ها هم که جمع بکنید، یک عالم موجوداتی که قابل احصاء نیست اما وقتی که این‌ها همه را نگاه می‌کنید، در دل هر کدام‌شان فقر خوابیده است! همه داد می‌زنند من محتاجم! همه فریاد می‌زنند من به علتی قائم هستم! حالا شما این‌ها همه را کنار همدیگر بگذارید، چه چیزی درمی‌آید؟!



## تنزیه خداوند از صفات جسم

مثل اینکه چند لیوان خالی را کنار همدیگر بچینید، از لیوان خالی که آب در نمی‌آید! کنار همدیگر بذارید که پر از آب نمی‌شود! حالا ببینید در ارتباط با ذات ربوبیت، اینکه وقتی که خداوند جسم باشد، جسم باز محتاج هست، اگر خدا را منها بکنیم و کنار بگذاریم، عالم را بدون خدا بخواهیم در نظر بگیریم، این هم باطل هست، به خاطر اینکه از کثرت نیازمند، بی‌نیاز در نمی‌آید!

این معنی همین آیه هست که:

﴿أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾

شما فقیرید، فقر وجودی دارید، فقر و نیازمندی در اصل هستی، در حیات‌تان، در رزق‌تان، من جمیع جهات شما محتاجید! حالا این‌ها همه را کنار هم بگذارید، بی‌نیاز در می‌آید؟! بی‌نیاز در نمی‌آید!

## تنزیه خداوند از صفات جسم

پس هیچ‌کدام از این صفات‌ها در مورد خداوند مطرح نمی‌شود و به علاوه اینکه اگر یک نفر بگوید خدا جسم باشد، یک جسم عظیم و بزرگی باشد ما در دلش باشیم، در جوفش باشیم، در بطنش باشیم، می‌گوییم بالاخره همان جسم بزرگ، جسم هست! جسم دارای طول، عرض، ارتفاع، حرکت، سکون و تبدیل قوه به فعلیت است، تمام این‌ها باز مثل همین ریگی که این احکام بر آن بار هست روی آن جسم بزرگ هم بار هست! پس آن هم نیازمند یک حقیقتی فرامادی است! یک حقیقتی که بی‌نیاز باشد! اگر هم بگوییم جسم، می‌گوید بالای آن جسم هم یک جسم بزرگ‌تری هست، می‌گوییم آن یکی چه؟ باز می‌گوید یک جسم بزرگ‌تر هست! خب آن یکی چه؟! لذا این به تسلسل می‌کشد و این امر باطلی هست، خلاف عقل هست!